


نوع مقاله: ترویجی

## نقد اخلاق مترفین از منظر قرآن

محمد حمید مریدیان / استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان

h.moridian@cfu.ac.ir  orcid.org/0009-0004-2174-7012  
Ali.Ghanbarian@alumni.ut.ac.ir

علی قنبریان / دانش‌آموخته پسادکتری فلسفه اخلاق دانشگاه تهران

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸

دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۴

### چکیده

مقاله حاضر به بررسی ویژگی‌های اخلاقی مترفین از منظر قرآن می‌پردازد و در ضمن تبیین، به نقد هریک از آنها اشاره‌ای می‌کند. اخلاق مترفین در دو سطح فردی و اجتماعی قابل بررسی است و شامل اخلاق رفتاری و گفتاری در برابر خداوند و خویشان و در مواجهه با انبیاء، مؤمنان و در تعامل با هم‌اندیشان و هم‌مسلمانان می‌شود. این اخلاق که ریشه در رفاه‌طلبی و مصرف‌زدگی این گروه دارد، سبب افراط در استفاده از امکانات و طغیان در سوءاستفاده از انواع نعمت‌ها در مسیر شهوانی و لذت‌جویی شده است، که سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی است و زمینه گمراهی دیگران را فراهم می‌کند. در این نوشتار از طریق کتابخانه‌ای گردآوری اطلاعات مربوط به «مترفین» انجام شده و به شیوه توصیفی - تحلیلی پردازش صورت گرفته است. تمامی ارجاعات منبعی و سندی به‌گونه درون‌متنی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: رفتار اخلاقی، مترف، قرآن، مصرف‌زدگی، عیاشی.

## مقدمه

رفاه‌طلبی و عیش‌ونوش از مهم‌ترین زمینه‌های فساد انسان و هلاکت اوست. سرچشمه اغلب مفاسد اجتماعی و بیشترین فساد حاکم بر جهان، مرفهان بی‌درد هستند که در ناز و نعمت و عیش‌ونوش غرق‌اند و هرچا ظلم، تجاوز، گناه، و آلودگی است، این قشر در آنجا حضور دارند. وفور امکانات مادی، انسان مترف را به‌سوی لذات جسمی و شهوانی می‌کشاند و با بازستانی فرصت توجه به معنویات، او را از حالت اعتدال خارج کرده، طغیانگر می‌کند: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ» (علق: ۷۰)؛ حقاً که انسان سرکشی می‌کند همین که خود را بی‌نیاز پندارد. این تنعم و تلذذ بی‌قید و شرط، سرچشمه انواع انحرافات است که مهم‌ترین آنها انحرافات اخلاقی است؛ شهوت مستی و غرق شدن در عیش و نوش، سبب رفتن به سمت مشتبهات نفسانی و انحرافات اخلاقی می‌شود.

متأسفانه در دنیای امروز عده‌ای رفاه‌طلب نه‌تنها به انواع انحرافات گرفتارند؛ بلکه با بهره‌گیری از امکانات مادی و لذت‌جویی، از اسباب خیانت، ظلم، و فساد اخلاق، زمینه گمراهی دیگران و اضمحلال جوامع را به‌وجود می‌آورند. آنها با ایجاد مراکز فساد اخلاقی و اقتصادی، روابط عاطفی، اخلاقی، و اقتصادی انسان‌ها را تنزل داده و با ظلم کردن به هموعان خویش به شیوع اخلاق رفاه‌طلبی می‌پردازند. شیوع این اخلاق از ناحیه رفاه‌طلبان باعث ایجاد جریانی در جامعه می‌شود که پیامدهای منفی و زیانباری را به‌همراه دارد. از این‌رو ضروری است که با شناخت مترفین و رفتارهای آنان در طول تاریخ به دیدگاه قرآن از آنها بپردازیم و با نقد و بررسی اخلاق آنها، راه و شیوه مطلوب زندگی را از منظر قرآن بشناسیم. از آنجاکه همه ویژگی‌های مترفین در این مقال نمی‌گنجد، در این تحقیق به بیان بخشی از اخلاق مترفین از منظر قرآن می‌پردازیم و با تبیین و بررسی آنها به نقد رفتار اخلاقی آنها اشاره‌ای می‌کنیم.

می‌توان گفت در طول تاریخ بشریت، هرچا که سخن از زهد و خویش‌داری و ممانعت از هوس‌های سرکش است، به‌نوعی نقد و دوری‌گزینی از اتراف می‌باشد. مفسران قرآن، در تفسیر آیاتی که در آنها بحث از مترفین شده است، به این موضوع پرداخته‌اند. مقالاتی هم در این زمینه نگاشته شده و در پژوهش‌های مستقل معدودی به این امر پرداخته شده است. برای نمونه:

مقاله «تحلیل روان‌شناختی مترفین و عالمان فاسد به‌عنوان دو گروه مرجع در قرآن کریم» (مخدومی و کاویانی، ۱۳۹۸)؛

مقاله «مترفین» (الهامی، ۱۳۷۶)؛

مقاله «مترفین سوداگران ضدتوحید» (هیئت تحریریه مجله جهاد، ۱۳۶۰)؛

مقاله «نقش ملاً و مترفین در تهدید امنیت جامعه» (هاشمیان فرد، ۱۳۸۶).

در مقالات فوق، آیات مربوط به مترفین و ویژگی‌های اخلاقی آنان در دو سطح فردی و اجتماعی و در برابر خدا، خویش‌ن، انسان‌های دیگر، و اشیا تبیین و بررسی شده است.

شناخت اخلاق مترفین و ویژگی‌های رفتاری آنان، اهمیت بسیاری داشته و انسان‌های دغدغه‌مند را از عیاشی و بی‌بندوباری بازمی‌دارد، لذا پرداختن به آن و بحث از زوایای مختلف آن شایسته، بلکه بایسته است. در این نوشتار سعی شده به شیوه‌ای جدید و غیرتکراری، مطالب دسته‌بندی و ارائه شود. این مقاله به دو بخش اصلی معناشناسی مترفین و ویژگی‌های اخلاقی مترفین تقسیم شده است و در واقع در پاسخ به ۲ پرسش مهم ساماندهی شده است:

الف) اتراف چیست و مترفین چه کسانی هستند؟ (ب) ویژگی‌های اخلاقی مترفین چیست؟

در معناشناسی علاوه بر کلیدواژه اصلی (اتراف)، دو کلیدواژه مرتبط دیگر (ملاً و بطر) بررسی شده‌اند و در تمامی مباحث، آیات مرتبط و تفسیر آنها آورده شده است.

## ۱. معناشناسی

بعضی از اصطلاحات و واژگان با یکدیگر اشتراک معنایی دارند و یا ارتباط عنوان بحث با موضوعی دیگر ممکن است فهم درست را به اشتباه اندازد؛ از این‌رو توضیح مختصر در ابتدا لازم است.

در آیات قرآن از مترفین به‌عنوان گروهی مستقل یاد شده که در زمره اصحاب شمال قرار دارند و دارای ویژگی‌های برجسته اخلاقی و رفتاری‌اند که آنها را از دیگران متمایز می‌کند؛ البته در بعضی از آیات صفت اتراف به دسته و گروهایی نسبت داده شده که از آنها با عنوان مترفین یاد نشده؛ ولی صفت اتراف وجه مشترک همه آنهاست. گروه ظالمان، مشرکان، کافران از جمله آنهاست. به‌همین جهت برای ورود به بحث نیاز است که ابتدا مقصود اصطلاحات و واژگان به‌کاررفته در موضوع بحث را روشن کنیم؛ بعد به بررسی اخلاق مترفین بپردازیم.

نعمتهایی که به او داده شده، چه نعمت‌های مادی و معنوی، کامل یا ناقص، توجه به آنان داشته باشد؛ اما مترف کسی است که در لذت‌های مادی غوطه‌ور باشد؛ در نتیجه از امور معنوی رویگردان بوده و در انجام وظایف الهی غافل است (همان، ص ۸۰). ترجمه «مترفین» به «طاغوتان مالی»، از سخن صاحب تفسیر مجمع‌البیان، گرفته شده است. وی در معنای همین اصطلاح گوید: «جبارتها و اغنیاءها المتتمون...» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵ ص ۶۲۵).

علامه طباطبائی در ذیل آیه «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ» می‌نویسد: «اتراف» که مصدر کلمه مترفین است به معنای آن است که نعمت، صاحب نعمت را دچار مستی و طغیان کند. کسی که نعمت چینی‌ش کند، می‌گویند او دچار اتراف شده؛ یعنی سرگرمی به نعمت آنچنان او را مشغول کرده که از ماورای نعمت غافل گشته. پس مترف بودن انسان به معنای دل‌بستگی او به نعمت‌های دنیوی است؛ چه آن نعمت‌هایی که دارد، و چه آنهایی که در طلبش است؛ چه اندک‌ش و چه بسیارش (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۱۵).

در قرآن مجید اتراف و مترفین در آیات «أَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (مؤمنون: ۳۳)، «وَأَتَّبَعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتْرَفُوا فِيهِ» (هود: ۱۱۶)، «ارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أَتْرَفْتُمْ فِيهِ» (انبیاء: ۱۳)، «أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ» (مؤمنون: ۶۴)، «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا» (اسراء: ۱۶)، «قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (سبأ: ۳۴)، «قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳) و «إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ» (واقعه: ۴۵) آمده است و در آیات (هود: ۱۱۶؛ اسراء: ۱۶؛ سبأ: ۳۴) به اوصاف این گروه می‌پردازد. همچنین با جست‌وجو در آیات قرآن می‌توان به این مسئله پی برد که برخی از عصیان‌گران در مقابل پیامبران و مصلحان، مترفین و مرفهان بی‌درد و مستکبر هستند که فسق و فجور از طریق همین قشر در جوامع منتشر می‌شود؛ مانند آیه «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتْرَفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ» (هود: ۱۱۶).

نتیجه آنکه اتراف، مصرف‌زدگی، افراط در برخورداری از نعمت‌ها و امکانات و طغیان در سوءاستفاده از نعمت در مسیر شهوانی و لذت‌جویی در دنیاست و مترف شدن یعنی بیماری مال‌پرستی و نعمت‌زدگی که انسان جاهل آن را دلیلی بر اکرام و انعام خویش از طرف خداوند می‌داند (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۴۴).

مراد از اصطلاحات و واژگان به‌کاررفته، آنهایی است که مترادف با واژه اتراف و مترفین در قرآن استعمال شده‌اند که دارای معانی مشترکی هستند و گاهی به‌جای یکدیگر به‌کار می‌روند. واژگان و اصطلاحاتی مانند (ملاً و بطر) با توجه به اشتراک معنایی که دارند، از این دسته‌اند؛ البته با تفاوت‌ها و ظرافت‌هایی دقیق که موارد استعمال، آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند. از این‌رو در ابتدا به بررسی اصطلاحات و واژگان این سه کلمه در قرآن می‌پردازیم تا به‌خوبی مراد از استعمال این کلمات در قرآن روشن شود.

### ۱-۱. مترف

مشتقات این واژه هشت بار در قرآن کریم (پنج بار به‌صورت اسم مفعول، و سه مورد فعل ماضی)، به‌کار رفته و در همه آنها نیز در مقام نکوهش است. اتراف در قرآن به‌طور مستقل شامل گروهی زیاده‌خواه است که از آنها به مترفین یاد می‌شود. مترف از ریشه ترف به معنای فراخی و برخورداری از نعمت، و «ترفه» یعنی رفاه و نعمت (ابن‌فارس، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۳۴۵). مترف کسی است که در زندگی‌اش وسعت و نعمت فراوان داده شود؛ درحالی‌که هم‌تث در به‌دست آوردن آن کم است و خداوند او را متنعم کرده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، جزء ۸، ص ۱۱۴).

به بیانی دیگر مترف به کسی گفته می‌شود که راحتی و آسایش در زندگی، او را فریفته باشد و دارای نعمت زیاد و گشایش در بهره‌وری از دنیا و خواسته‌های آن باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۱۷).

در مجمع‌البیان آمده است: «ترف یعنی نعمت؛ ابن‌عرفه گفته است: مترف کسی است که به خود واگذاشته شده، آنچه بخواهد می‌کند و از وی جلوگیری نشود» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۶۲۷).

صاحب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم در این‌باره می‌گوید: «متوغلین فی التمتعَات الدنیویة، و معرضین عن الحلات الروحانیة و غافلین عن الوظائف الإلهیة. و الفرق بین المترف و المنعم: أن المنعم من أنعم علیه مادیة أو معنویة كاملة أو ناقصة، غافل عن غیرها أو متوجه الیه. و هذا بخلاف المترف فإنه من توغل فی النعم المادیة غافلاً عن المعنویات» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۸۶)؛ یعنی مترفین کسانی هستند که مشغول به بهره‌مندی از نعمت‌های دنیوی هستند؛ درحالی‌که از حالت‌های روحانی و معنوی رویگردانند و از وظایف الهی غافلند؛ و فرق بین مترف و منعم این است که منعم کسی است که از

## ۱-۲. ملاً

ملاً جماعت و مردمی که بر یک نظر و رأی گرد هم می‌آیند، که چشم‌ها آنها را زیاد می‌بیند؛ گویی که چشم را پر کرده‌اند؛ چه از نظر رویه و چه منظره و جمعیتی که شکوه و جلالی دارند. در آیه گفت: «الْمَلَأَ تَرّاً إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (بقره: ۲۴۶) و «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» (اعراف: ۶۰) و «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ» (قصص: ۲۰) «وَقَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ» (نمل: ۲۹) (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۵۰-۲۵۱).

صاحب *قاموس قرآن* ملاً را جماعت و جماعت اشراف می‌داند و اقوال اهل لغت را اینچنین آورده: در صحاح گفته: «الْمَلَأُ الْجَمَاعَةُ» در اقرب از جمله معانی آن اشراف ناس و مطلق جماعت است، به معنای خلق و مشورت نیز آمده است. طبرسی فرموده: ملاً به معنای جماعت اشراف است که هیبت آنها سینه‌ها را پر کند. *راغب* آن را جماعتی که بر یک رأی اند معنا کرده، وجه تسمیه را مانند طبرسی گفته است. ناگفته نماند که در قرآن مجید هم در جماعت اشراف به کار رفته؛ مثل «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (اعراف: ۱۰۹)؛ و هم در مطلق جماعت و قوم، مثل «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» (زخرف: ۴۶) که مراد مطلق قوم فرعون است؛ ولی بیشتر در اشراف قوم به کار رفته است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۲۷۲). البته در آیه دوم، ضمیر در «ملائه» به فرعون برمی‌گردد و به نظر می‌رسد مقصود جماعت اشراف است. نظر علامه طباطبائی آن است که در آیه «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ»، کلمه «ملا» در خصوص این جمله، به معنای جماعتی است که مورد اعتنای مردم باشند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۳۳۷).

## ۱-۳. بطر

بَطْر (بر وزن فرس) طغیان، حیرت، تکبر؛ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ» (انفال: ۴۷)؛ نباشید مانند آنان که از دیارشان روی طغیان و خودنمایی بیرون شدند. *ابن‌اثیر* در *نهایه* می‌گوید: بطر به معنای طغیان است؛ حیرت در مقابل حق و تکبر از حق نیز گفته‌اند. در *صحاح و قاموس* نیز قریب به آن ذکر شده. *راغب* آن را دهشت و خود گم کردن در مقابل شکر و حق نعمت گفته است. این معانی تفاوت چندانی ندارند. «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ

بَطْرَتْ مَعِيْشَتَهَا فَبَلَكَ مَسَاكِيْنَهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ» (قصص: ۵۸)؛ چه بسیار قریه‌ها را هلاک کردیم که در رفاه معاش طغیان کردند که مسکن‌هایشان که پس از آنها جز اندکی مسکونی نشده است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۹).

*راغب اصفهانی* می‌نویسد: «بطر یک عارضه روانی برخاسته از بی‌ظرفیتی در مقابل نعمت و کوتاهی در انجام وظیفه در برابر آن و به‌کارگیری آن در غیر محل آن است» (*راغب اصفهانی*، ۱۴۱۲ق، ص ۱۲۹، ذیل واژه بطر).

بنابراین قرآن بطر را در طغیان و ناسپاسی نعمت خدای و تن‌آسایی در وفای به حق و سستی در ادای حق به کار گرفته و اینکه انسان نعمت را در غیر موردش صرف می‌کند.

## ۲. اخلاق مترفین

در این بخش به تبیین و بررسی اخلاق مترفین از منظر قرآن می‌پردازیم. این اخلاق که ممکن است در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی مطرح باشد، عرصه خاصی را محور قرار نمی‌دهد؛ بلکه اخلاق مترفین را در طول زندگی مترفانه بررسی می‌کند. بنابراین این اخلاق در سطح فردی و اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد و شامل اخلاق رفتاری و گفتاری در برابر خداوند و در تعامل با خود و در مواجهه با انبیاء، مؤمنان و در برخورد با هم‌اندیشان و هم‌مسلمانان می‌شود.

## ۲-۱. ترجیح ارزش‌های خرافی

از اخلاق فردی مترفان ترجیح ارزش‌های خرافی بر ارزش‌های اصیل است که پیروی از روش نیاکان و تقلید کورکورانه از آئین گذشتگان خود، از جمله این ارزش‌ها از نگاه آنهاست. این گروه، ارزش‌های خرافی و کهنه‌پرستی (پیروی از روش نیاکان) را بر ارزش‌های اصیل ترجیح می‌دادند و آن را نوعی افتخار می‌دانستند. آنها به‌هنگام خطر افتادن اسباب عیش و نوش و خوش‌گذرانی خویش بدون توجه به منطقی و برهین‌وحیانی پیامبران الهی از سنت‌های متحجر گذشتگان خود دم می‌زدند. قرآن کریم در شرح حال آنها می‌گوید: «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳)؛ و این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.

برای مخالفت خودشان بیاورند و بی‌آنکه کمترین فکر و اندیشه‌ای در پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی داشته باشند.

## ۲-۲. فسق و فجور

فسق یعنی خروج از مسیر حق و طاعت (خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ) که نافرمانی خداوند از مصادیق خروج از مسیر حق است. در کتاب *مصباح‌المنیر* در مورد ریشه کلمه فسق آمده است: «أَصْلُهُ خُرُوجُ الشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ عَلَى وَجْهِ الْفَسَادِ يُقَالُ (فَسَقَتِ) الرُّطْبَةُ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ قَشْرِهَا وَكَذَلِكَ كُلُّ شَيْءٍ خَرَجَ عَنِ قَشْرِهِ» (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۷۳؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹، ص ۸۹). معنای اصلی‌اش بیرون شدن از پوست است؛ چون وقتی می‌گویند: (فسقت التمرة)، معنایش این است که خرما از پوستش بیرون آمد؛ و به همین جهت، خود قرآن نیز کلمه فاسقین را به «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» تفسیر کرد؛ کسانی که عهد خدا را بعد از میثاق آن می‌شکنند. و معلوم است که نقض عهد وقتی تصور دارد که قبلاً بسته و محکم شده باشد؛ پس نقض عهد نیز نوعی بیرون شدن از پوست است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ذیل آیه). فسق، اعم از کفر و فراگیرتر از آن است و به کم و زیاد گناهان هر دو واقع می‌شود؛ ولی به طوری که معمول است فسق در گناهان زیاد بیشتر به کار می‌رود (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۹). امام صادق علیه السلام در حدیثی در معنای فسق می‌فرماید: «فَكُلُّ مَعْصِيَةٍ مِنَ الْمَعْصِيَةِ الْكِبَارِ فَلَمَّا فَعَلَهَا فَاعِلُهَا أَوْ دَخَلَ فِيهَا دَاخِلٌ بِجَهَةِ اللَّذَّةِ وَالشَّهْوَةِ وَالشَّوْقِ الْغَالِبِ، فَهُوَ فَسِقٌ وَ فَاعِلُهُ فَاسِقٌ خَارِجٌ مِنَ الْإِيمَانِ بِجَهَةِ الْفِسْقِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۲).

فسق عبارت است از هر نوع نافرمانی خدا و معصیتی که از معاصی بزرگ باشد و فاعل آن یا کسی که داخل آن معصیت شده، به جهت لذت و شهوت و غلبه تمایلات به این عمل مبادرت کرده است. این فعل، فسق و فاعل آن فاسق است که به خاطر فسق از ایمان خارج است. فسق و فجور از خصوصیات اخلاق اجتماعی مترفین است که از ناهنجاری‌های اجتماعی در رفتار انسان به‌شمار می‌رود و صاحب آن به‌طور آشکار و به دور از هرگونه پوششی، رفتارهای ضداخلاقی و ضدقانونی و ضدهنجاری را انجام می‌دهد و از عصیان‌ورزی خویش باکی ندارد. کسی که اهل فسق و فجور است به‌سادگی مرزهای اخلاقی را درمی‌نوردد و نسبت به قوانین فطری و عقلایی بی‌توجهی می‌کند و با رفتارهای نابهنجار نسبت به

این اخلاق را می‌توان برخاسته از خوی خوش‌گذران و طبیعت لذت‌پرستی آنها دانست که واکنش آنها در دعوت به راه حق، پاسخی در برابر انذار رسولان الهی است که آنها را به راه الهی دعوت می‌کردند. درحقیقت مترفان خوش‌گذرانی را بر استدلال ترجیح می‌دادند و برای توجیه راه و روش خود، عملکردشان را به گذشته و نیاکانشان نسبت می‌دادند. اینان می‌گفتند ما پدران خود را بر این راه و روش یافتیم و از آنان پیروی کرده و با آنان مخالفت نمی‌کنیم؛ و همگی روش خود را تقلید از پدران معرفی می‌کردند، بدون آنکه به دلیل و برهانی تمسک جویند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵-۶ ص ۶۲۵) از پاسخ آنها به پیامبران الهی می‌توان پی برد که خوش‌گذرانی و غرق شدن در ناز و نعمت، آنها را از نظر کردن در حقیقت بازداشته بود و به همین دلیل به تقلید کورکورانه از گذشتگان‌شان روی آورده بودند و با تعبیر «إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»؛ ما به آثار آنها اقتدا کرده‌ایم و «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» که هر دو تعبیر در حقیقت به یک معنا بازمی‌گردد، پاسخ رسولان الهی را می‌دادند که در تعبیر اول اشاره به دعوی حقانیت مذهب نیاکان می‌داشتند و در تعبیر دوم بر پیروی و اقتدای بر پابندی به ارزش‌های خرافی پافشاری می‌کردند. البته تکیه بر روش نیاکان، همیشه سنت منحرفان در طول تاریخ بوده است، که طبقه مرفه از این قاعده استثنا نبوده اند. از این رو بهانه‌های همگون و مشابهی می‌گرفتند. در آیه بعدی قرآن برای جواب به استدلال آنها پاسخ را از زبان انبیای پیشین بیان می‌کند و می‌گوید: پیامبران به آنان گفت: آیا اگر من آئینی روشن‌تر و هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم باز هم آن را انکار می‌کنید؟! «قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ». این مؤدبانه‌ترین تعبیری است که می‌توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آنها به هیچ‌وجه جریحه‌دار نشود. نمی‌گوید آنچه را شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت؛ بلکه می‌گوید: آنچه من آورده‌ام از آئین نیاکان شما هدایت‌کننده‌تر است. بیاید بنگرید و مطالعه کنید. این‌گونه تعبیرات قرآنی بیانگر رعایت اخلاق و ادب در بحث و محاجه، مخصوصاً در مقابل جاهلان مغرور است. ولی با این‌همه، به قدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاجت بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آنها مؤثر واقع نشد. آنها فقط در پاسخ انبیاء گفتند: «ما به آنچه شما به آن مبعوث هستید کافریم»: «قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ بی‌آنکه کمترین دلیلی

بسیاری از مواقع این واژه به معنای پیمان شکنی و مخالفت سوگند آمده؛ زیرا از مصداق‌های روشن گناه است. بنابراین ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست؛ بلکه اصرار بر گناهان عظیم است؛ چراکه گناه ممکن است احیاناً از اصحاب یمین نیز سرزند، ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند و هنگامی که متذکر می‌شوند، فوراً توبه می‌کنند.

مطلبی که باید توجه داشت این است که انجام گناه غیر از اصرار بر آن است؛ چراکه گناه ممکن است احیاناً از اهل ایمان نیز سر بزند؛ ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند و هنگامی که متذکر می‌شوند، فوراً توبه می‌کنند. ولی مترفین بر اساس ارتکاب گناه و تکرار بر آن اصرار می‌ورزند و به همین سبب است که محبت گناه در دل هاشان ریشه می‌افکند و انجامش برای آنها عادت می‌شود. در روایتی از امام باقر<sup>ع</sup> آمده است: اصرار بر گناه این است که انسان گناه کند و استغفار نکند و تصمیم بر توبه و بازگشت نگیرد: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ<sup>ع</sup> فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمْ يَصِرُوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ قَالَ الْاِصْرَارُ هُوَ اَنْ يَذِيبَ الذَّنْبَ فَلَا يَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ لَا يَحْدِثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ فَذَلِكَ الْاِصْرَارُ (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۸۸). با توجه به این حدیث و احادیث دیگر معلوم می‌شود که اصرار بر گناه وقتی معنا پیدا می‌کند که توبه و استغفار در پی ارتکاب گناه نباشد. از این رو مترفین در پی گناهی که انجام می‌دهند در صدد توبه و بازگشت از ارتکاب اعمال زشتشان نیستند.

این عملکرد مترفین فقط تأثیر فردی برای خود آنها ندارد؛ بلکه گناهان آنها گریبان‌گیر بقیه افراد جامعه می‌شود. در روایتی امام صادق<sup>ع</sup> می‌فرماید: «انَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَ لَا احْتَاوُوا وَ لَا عَرَوْا، اِلَّا بِذَنْبِ الْاَغْنِيَاءِ» (جرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۴)؛ ناداری ناداران، نیازمندی نیازمندان، گرسنگی گرسنگان و برهنگی برهنگان، همه و همه در اثر جنایت توان‌گران است.

#### ۲-۴. طغیان‌گری

لازمه اجتناب‌ناپذیر اتراف و تصاحب ثروت بی‌حساب، طغیان‌گری است. دنیا انسان‌های کوتاه‌بین کم‌ظرفیت را به سبک‌سری، سرکشی و یاغی‌گری وامی‌دارد. چنان‌که در معنای لغوی اتراف گذشت، اتراف، اصرار در سوءاستفاده از نعمت و زیاده‌روی در مصرف است و از این رو لازمه طبیعی این حالت، سرکشی است؛ چراکه: «انَّ الْاِنْسَانَ لِيَطْغٰى اَنْ رَاَهُ اسْتَغْنٰى» (علق: ۷)؛ انسان آنگاه که خود را بی‌نیاز احساس کند طغیان می‌کند. طغیان و سرکشی معلول بی‌نیازی و در سایه

قوانین سرکشی می‌کند. خداوند در قرآن فسق را از جمله اخلاق عملی مترفین برمی‌شمارد و درباره آنها عذاب را وعده می‌دهد: «وَ اِذَا ارْتَدَّا اَنْ نُّهَلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلٰیهَا الْقَوْلُ فَنَدَمْنَا هَا تَذَمُّرًا» (اسراء: ۱۶)؛ و هنگامی که بخواهیم، شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اعیان و خوش‌گذران‌های آنها را (برای اتمام حجت بار دیگر به طاعت) امر کنیم؛ سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم. براساس این آیه، مترفین با عمل فاسقانه، چهره زشت معصیت و تباه‌کاری خویش را آشکار می‌کنند و زمینه خروج از اطاعت خدا را فراهم می‌کنند. همچنین این آیه به بیان هلاکت اجتماعی مردمی می‌پردازد که در رأس آنها صاحبان ثروت و متمنعانی قرار دارند که به فساد و عیش‌ونوش روی آورده‌اند و با افراط و زیاده‌روی در گناه، مستحق عذاب الهی گشته‌اند. از این رو با انحراف از مسیر طاعت، زمینه گمراهی دیگران را فراهم می‌آورند و عذاب الهی و نابودی را در حق خویش قطعی می‌کنند.

#### ۲-۳. اصرار بر گناهان

از ویژگی‌های اخلاق فردی مترفان اصرار بر گناهان است که قرآن از آن تعبیر به حنث عظیم می‌کند: «وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلٰی الْجَنْتِ الْعَظِيمِ» (واقع: ۴۶). این آیه درباره اصحاب شمال است. **مجمع‌البیان** کلمه «حنث» را به معنای شکستن عهد و پیمان مؤکد به سوگند می‌داند، و اصرار در شکستن چنین عهدی را به این معنی می‌داند که صاحب عمل به این عمل ناستوده همچنان ادامه دهد، و به هیچ‌وجه دست از آن برندارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۲۰). بنابراین حنث عظیم به معنای الذنب العظیم (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۴۲) گناه عظیم است که وصف به عظیم مبالغه را می‌رساند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲۷، ص ۱۴۴)؛ که با این تعبیر مترفین در زمره اصحاب شمال قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که یکی از ویژگی‌های اصحاب شمال در آیات قرآن، اصرار بر گناهان آمده است: «وَ اَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا اَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِيْنَ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلٰی الْجَنْتِ الْعَظِيمِ» (واقع: ۴۱-۴۶).

اما دلیل اینکه از حنث به گناه کبیره تعبیر می‌شود بدین جهت است که «حنث» در اصل به معنای هرگونه گناه است؛ ولی در

می‌کند: «قَوْلُهُ أَعْجَبُ مَا فِي الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ وَ...» و... این افادۀ مالا اطناه الغنی» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۶)، و اگر مالی به او رسد غنا او را به سرکشی می‌اندازد.

## ۲-۵. عدم احساس مسئولیت

از اخلاق مترفین می‌توان به عدم احساس تکلیف نام برد؛ که اولین اثر و پیامد آن خشک‌شدن سرچشمه‌های عاطفه و نوع‌دوستی در درون انسان است. مترف خوش‌گذران، دلش مرده است؛ نسبت به جامعه و نیازمندان آن، هیچ مسئولیتی احساس نمی‌کند. دردها و غم‌های جانکاه دردمندان، در وجدان خفته او تأثیری نمی‌بخشد و او همچنان به طغیان سرگرم است. چنین حالتی در قرآن «بَطْرٌ» نامیده شده است، که قبلاً درباره آن توضیح دادیم. «كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا» (قصص: ۵۸). چه بسیار سرزمین‌هایی که در معیشت خود به هوسرانی و سرمستی پرداختند و ما آنها را هلاک کردیم.

سبک‌سری و شادی‌های کودکانۀ رفاه‌طلبان مترف، آنان را به لهو و لعب وامی‌دارد. به‌یهودگی وقت می‌گذرانند، از حال تهی‌دستان بی‌اطلاع‌اند، و از درد آنان بی‌خبر. در چند جای قرآن، این‌گونه شادی که از مال و ثروت زیاد و مسئولیت‌ناشناسی دست می‌دهد، نکوهش شده است (قصص: ۷۶-۷۷؛ مؤمن: ۷۵؛ شوری: ۴۸؛ ذاریات: ۱۰-۱۱؛ حدید: ۲۳). در روایات نیز از آن به «سُکْرُ مَالٍ» یعنی مستی ناشی از ثروت تعبیر شده است. امام صادق ع به روایت از امیرمؤمنان علی ع می‌فرماید: «السُّکْرُ أَرْبَعُ سُكْرَاتٍ: سُكْرُ الشَّرَابِ وَ سُكْرُ الْمَالِ وَ سُكْرُ النَّوْمِ وَ سُكْرُ الْمَلِكِ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳۶)؛ مستی چهارگونه است: مستی حاصل از شراب، مستی حاصل از مال، مستی خواب و مستی ناشی از مُلک و مقام.

شادمانی اهل دنیا و ثروتمندان (مترفان) چندان دوام نمی‌یابد، ولی همان‌گونه که قرآن می‌فرماید، آنان نمی‌توانند این حقیقت را دریابند. امام علی ع در مورد غرور بی‌جای مترفان که در اثر پیاپی بودن نعمت و فراموشی خدا صورت می‌گیرد، می‌فرماید: «كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسُّرْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحَسَنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۱۱۲)؛ بسا کسانی که به احسان و بخشش خداوند به او کم‌کم به عذاب و کیفر نزدیک شده و بسا کسانی که به پنهان ماندن بدی‌ها بر او فریب خورده و بسا کسانی که به جهت گفتار نیک مردم درباره

ثروت رشد کردن است و هرکس قدم از جاده عدل و صراط مستقیم بیرون نهد، دچار طغیان می‌شود. چنین شخصی طاغوت نامیده می‌شود؛ چه طاغوت سیاسی باشد، یا طاغوت اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی.

استکبار و طغیان با ثروت، پیوند دیرینه دارند. ترکیب سلطنت سیاسی فرعون، وزارت تزویری هامان و معاونت طاغوت اقتصادی قارون، تصادفی نیست. این خصلت طبیعی استکبار است که در سرزمین غرور و طغیان می‌روید؛ با آب زهرآگین پول و ثروت و خزائن طلا سیراب می‌شود و به دست باغبانان بدنهادی چون هامان به ثمر می‌نشیند؛ ثمراتی که برای مستکبران گوارا و برای مستضعفان چون زهر هلاهل است (رهبی، ۱۳۶۲، ص ۴۷).

مترف مثل ابریشم با اندوخته‌های مالی در تلاش است که خود حکم قطعی مرگش را صادر کند؛ زیرا از پیامد مال زیاد منهای تقوا، طغیان در عیاشی مستی و سبک‌سری است. در این صورت، اتراف مقدمۀ عذاب استدرج است. درباره سنت استدرج که در قرآن از آن سخن به‌میان آمده، گروه مترف را هم می‌توان داخل کرد؛ زیرا مترفین با کفران نعمت‌های الهی و طغیان‌گری، آیات الهی را تکذیب می‌کنند: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ». مرحوم فیض کاشانی در تفسیر آیه یادشده می‌گوید: «سنستدرجهم؛ یعنی کم‌کم آنان را به هلاکت نزدیک می‌سازیم، تا ناگهان در آن افتند؛ «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» این عذاب به‌گونه‌ای است که خود آنان متوجه نمی‌شوند. به این ترتیب که نعمت زیادی پیاپی بر آنان فرو ریخته می‌شود؛ لذا گمان می‌برند این نعمت لطف و احسان خداوند در حق آنهاست. در نتیجه با استفاده از آن نعمت‌ها، روزبه‌روز دچار سرمستی و خوش‌گذرانی شده و در گمراهی فرو می‌روند؛ تا آنجا که عذاب بر آنان حتمی می‌شود» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۶۲۹). گرچه در آیه شریفه، نامی از مترفان نیست؛ اما نعمت‌هایی که خداوند به ملتی ارزانی می‌دارد، غالباً در دست ثروتمندان و مترفان است. پشت کردن آنان به نعمت‌ها، سنت استدرج را در پی دارد.

امیرمؤمنان ع که در هیچ کاری حیران و متحیر نشده است و علم اولین و آخرین نزد اوست، در بعد مستی انسان از نعمت، اعلام تحیر می‌کند و می‌فرماید: در عجبم از انسان اگر گرسنه بماند، داد و ناله‌اش گوش فلک را کر می‌کند؛ اما اگر سیر شد خویش و خالق خود را یکجا فراموش می‌کند و اقدام به گردن‌کشی و طغیان

او در فتنه و سختی افتاده است و خداوند کسی را مانند مهلت دادن به او در دنیا آزمایش نکرده است.

## ۲-۶. استکبار

از خصوصیات بارز اخلاقی طبقه مترفین در برابر خداوند و در مواجهه با مؤمنان که قرآن از آن یاد می‌کند، ویژگی کبرورزی در برابر آیات الهی و سخن حق است که از ردائیل اخلاقی به‌شمار می‌رود. قرآن استکبار و کبرورزی مترفان را عامل بی‌ثمر ماندن تضرع آنان می‌داند و وصف حالشان را این‌گونه بیان می‌دارد: «حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذْ هُمْ يُجَارُونَ لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ أَنْكُمْ مِمَّا لَا تُتَصَرَّوْنَ مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (مؤمنون: ۶۴-۶۷)؛ درحالی که در برابر او [پیامبر] استکبار می‌کردید، و شبها در جلسات خود به بدگویی می‌پرداختید. در این آیه از استکبار به‌عنوان ویژگی اخلاقی مترفین یاد می‌کند که نخستین صفت از صفات رذیله در داستان انبیاء و آغار آفرینش انسان در قرآن مطرح است و ریشه تمام بدبختی‌ها و صفات زشت انسانی به‌شمار می‌رود. استکبار، از ماده (کبر) به معنای بزرگ شده است (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۰۸)؛ و (کبر) را عظمت و کبریا معنا کرده‌اند. بنابراین تکبر و استکبار که از یک ریشه‌اند، به معنای تعظم و بزرگی کردن است (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۸۰۱).

(کبر) از حالات و ویژگی‌های روحی انسان است که در دیگر موجودات نیست؛ یعنی خوش آمدن از خود و در نتیجه خود را برتر و بزرگتر از دیگران دیدن است. (استکبار) دو گونه است؛ یکی تلاش برای بزرگواری؛ به اینکه آنچه را می‌خواهد و می‌طلبد و شرایطی که برای تلاش خود در نظر گرفته، پسندیده و زیباست؛ و دیگری خودنمایی و اظهار کمالاتی است که در او نیست؛ و البته این مرسوم است و استکبار در قرآن در تمام موارد استعمال آن، به معنای دوم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۲۲).

امیرمؤمنان علیه السلام در *نهج البلاغه* مترفین را هم‌ردیف مستکبرین معرفی می‌کند و در وصف حال پرهیزکاران، نقطه مقابلشان که مترفین باشد را این‌گونه معرفی می‌کند: «فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظُّوا بِهٖ الْمُرْفُونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۵۰۹)؛ و بهترین خوراک‌های دنیا را خوردند و همان لذتهایی را چشیدند که دنیاداران چشیده بودند و از دنیا بهره گرفتند آن‌گونه که سرکشان و متکبران دنیا بهره‌مند بودند. سپس از این

جهان با زاد و توشه فراوان و تجارتی پر سود، به‌سوی آخرت شتافتند. همچنین امام علی علیه السلام در خطاب به معاویه که با بزرگ تصور کردن خود، علیه حضرت طغیان کرده بود، می‌فرماید: «فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخَذَهُ» (همان، ص ۴۹۱)؛ همانا تو نازپرورده‌ای هستی که شیطان بر تو حکومت می‌کند و با تو به آرزوهایش می‌رسد و چون روح و خون در سراسر وجودت جریان دارد.

## ۲-۷. یاهوسرایی و بدگویی

از ویژگی‌های برجسته اخلاقی که قرآن از مترفان نام می‌برد، بدگویی و یاهوسرایی علیه قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله است که در جلسات سری که شبانه با هم‌اندیشان و هم‌مسئله‌کانشان ترتیب می‌دادند، از پیامبر و قرآن و مؤمنان بدگویی می‌کردند «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (مؤمنون: ۶۷).

«سامرا» در آیه شریفه از ماده «سمر» (بر وزن ثمر) به معنای گفت‌وگوهای شبانه است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۷۹). بعضی از مفسران گفته‌اند معنای اصلی این ماده، «سایه ماه در شب است» که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفت‌وگوهای شبانه، گاه در سایه ماهتاب انجام می‌شد؛ چنان‌که از مشرکان عرب نقل کرده‌اند که آنها شب‌های مهتابی در اطراف کعبه جمع می‌شدند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۰۵) و بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند؛ این واژه در مورد آن به‌کار رفته؛ و اگر می‌بینیم به افراد گندم‌گون و یا خود گندم، «سمراء» گفته می‌شود، به‌خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ص ۲۷۱).

«تهجرون» هم از ماده «هجر» (بر وزن فجر)، در اصل به معنای دوری کردن و جدایی است؛ سپس به معنای هذیان‌گفتن مریض نیز آمده؛ چراکه سخنانش در آن حالت ناخوشایند و دورکننده است و نیز هجر (بر وزن کفر) به معنای فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدایی است. در آیه فوق همین معنای اخیر منظور است؛ یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار می‌مانید و همچون بیماران هذیان می‌گویید و فحش و ناسزا می‌دهید و این راه و رسم افراد بی‌منطق و در عین حال ضعیف و زبون است؛ به‌جای اینکه روز روشن با شهامت بر منطق و دلیل تکیه کنید، شب‌های تاریک را که چشم مردم در خواب است، انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتی‌های درون و گشودن عقده‌ها به ناسزاگویی می‌پردازند.



را برای آگاهی اهل قریه‌ای فرستادیم، مترفین قریه گفتند ما به آنچه شما به آن مأموریت یافته‌اید، کفر می‌ورزیم. در این آیه، مخالفت رسمی مترفین با حضرت نوح بیان شده است. نوح پیغمبر بزرگوار برای هدایت یک اجتماع بزرگ برگزیده شد و شب و روز آن مردم را به سوی حق دعوت می‌کرد و آنها را از بت‌پرستی و کارهای ناپسند نهی می‌فرمود؛ اما هرچه نوح بیشتر اصرار و الحاح می‌کرد، کمتر در مردم اثر می‌کرد. مهم‌ترین گروه مخالف نوح که سد بزرگی برای ارشاد جامعه بودند، ملاً و بزرگان و اشراف خوش‌گذران بودند، که هدف نوح را مخالف لجام‌گسیختگی خود می‌دانستند.

بنابراین کار مترفین در گذشته، مخالفت با حق و هادیان به حقیقت بوده است؛ که امروزه نیز این خطر وجود دارد و اگر استکبار جهانی با مسلمانان و رهبران دینی به ستیزه‌جویی برخاسته است، به این دلیل است که آنها را مانع خوش‌گذرانی خود می‌بینند. برای آنکه جهادگران اقتصادی از این آسیب در امان بمانند و خطر اسراف و اتلاف‌گرایی، آنها را تهدید نکند، عبرت‌آموزی از سرنوشت دنیا و آخرت مترفان، ضروری است.

### نتیجه‌گیری

از ویژگی‌هایی اخلاقی که قرآن برای گروه مترفین بیان می‌دارد می‌توان نتیجه گرفت که این گروه، طبقه اجتماعی خاصی هستند که انحرافات اخلاقی بسیاری دارند که در رأس آنها رفاه‌طلبی و مصرف‌زدگی به‌خاطر سوءاستفاده از نعمت‌های الهی است. شادخواهی و خوش‌گذرانی مترفین برای آن است که مترفین تنعم‌پرست با در اختیار گرفتن امکانات مادی و مراکز قدرت، آن را در مسیر لذت‌جویی و عیش و نوش هرچه بیشتر در این دنیا به‌کار می‌برند. نتیجه این امر، سرکشی و طغیان و شیوع اخلاق رفاه‌طلبی و بی‌بندوباری در جامعه است. شیوع این اخلاق از ناحیه رفاه‌طلبان باعث ایجاد جریانی در جامعه می‌شود که پیامدهای منفی و زیانباری را به‌همراه دارد که علاوه بر خود، دیگران را به وادی گمراهی می‌کشاند. در جوامع امروزی با توجه به رشد روزافزون تکنولوژی و گسترش امکانات رفاهی، خطر شیوع این اخلاق بیش‌ازپیش احساس می‌شود و اهمیت پیدا می‌کند تا جایی که این بی‌اخلاقی به طبقه خواص که در رأس آنها، عالمان و دانشمندان قرار دارند، شیوع پیدا کرده است؛ و با سوءاستفاده از علم و عالمان دینی و خریداری

در حقیقت قرآن در این فرازا می‌خواهد بگوید که مایه بدبختی شما مترفان و عذاب دردناک الهی این بود که شما نه شهامت پذیرش حق داشتید، نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می‌زدید و نه بر خورد شما با پیامبر یک بر خورد منطقی و صحیح بود؛ که اگر چنین بود، راه حق را پیدا می‌کردید.

### ۲-۸. ممانعت و کارشکنی

ممانعت و کارشکنی یک نابهنجاری اخلاقی است که مترفان در برابر تبلیغ انبیاء انجام می‌دادند. مترفین در برابر خیرخواهان و رسولان الهی با ممانعت از تبلیغ انبیاء، با وحی الهی و دستورات وحیانی به‌طور آشکارا و صریح واکنش نشان می‌دادند و به‌صراحت در مقام انکار اصل آن برمی‌آمدند. کارشکنی آنها به‌حدی بود که انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمی‌گذاشتند؛ بلکه می‌گفتند ما به تمام آنچه شما برای آن مبعوث شده‌اید، کافریم. از این رو شیوه آنها در برابر تبلیغ انبیاء ممانعت و کارشکنی به‌وسیله امکاناتی بود که تکاثر در اموال و اولاد از جمله آنها به‌شمار می‌رفت و بدین وسیله خود را از عذاب الهی ایمن می‌دیدند. با توجه به همین رویه، می‌توان گفت شیوه معمول مترفین، مخالفت با کلیه اقدامات پیامبران و مصلحان در طول تاریخ بشریت است که همواره با همه مظاهر و نماد حق و دینداری مخالفت می‌ورزند و از هیچ کارشکنی در راه این هدف دریغ نمی‌کنند.

قرآن بعد از آنکه خبر از ارسال رسل و انذار انبیاء می‌دهد، به رویارویی آنها با پیامبران می‌پردازد و اقدامات اولیه آنها را در برابر رسولان حق، توصیف می‌کند و این‌گونه از کارشکنی مترفین در برابر پیامبران خبر می‌دهد:

«مَنْ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (سبأ: ۳۴ و ۳۵)؛

«مترفوها وکذلک ما ارسلنا من قبلیک فی قریة من نذیرٍ اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِه اَوْلُو جِنَّتْکُمْ بِاَهْدٰی مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَیْهِ اَبَاءُکُمْ قَالُوْا اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِه کَافِرُوْنَ» (زخرف: ۲۳ و ۲۴).

در این آیات ضمن مطالعه سرگذشت پیامبران در قرآن، متوجه می‌شویم که گروه مترفین (عیاشان طغیانگر) همواره در برابر پیامبران نقش خصمانه‌ای داشته‌اند؛ «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ ما هرگاه بیم‌دهنده‌ای «پیامبران»

مخدومی، علی و محمد کاویانی، ۱۳۹۸، «تحلیل روان‌شناختی مترفین و عالمان فاسد به‌عنوان دو گروه مرجع در قرآن کریم»، *اسلام و پژوهش‌های روان‌شناختی*، سال پنجم، ش ۲ (۱۲)، ص ۱۱۱-۱۳۰.

مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

هاشمیان فرد، زاهد، ۱۳۸۶، «نقش مآل و مترفین در تهدید امنیت جامعه»، *نگرشی و اهرودی*، ش ۸۸، ص ۲۹-۵۴.

هیئت تحریریه مجله جهاد، ۱۳۶۰، «مترفین سوداگران ضدتوحید»، *جهاد*، ش ۲۴، ص ۳۲-۳۴.

به‌خدمت گرفتن آنها، بسیاری از ارزش‌های الهی به انحراف رفته، ضدارزش می‌شوند. از این رو قرآن کریم به نکوهش زندگی مترفانه می‌پردازد و خطر گرفتار شدن به چنین اخلاقی را در آیات متعدد گوشزد کرده و عاقبت چنین افرادی را رویارویی با خدا، انبیاء، و مؤمنان می‌داند که برای حفظ منافع خود به نبرد با دین الهی می‌روند و درنهایت به عذاب سخت الهی گرفتار می‌شوند.

## منابع

- نهج البلاغه*، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، مشهور.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- الهامی، داوود، ۱۳۷۶، «مترفین»، *مکتب اسلام*، ش ۵.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، ۱۹۶۶م، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق محمد هارون عبدالسلام، مصر، طبع البابی الحلبی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ق، *الصاحح: تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق و تصحیح احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین.
- حراغلی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البتیت.
- خسروی حسینی، سید غلامرضا، ۱۳۷۵، *ترجمه مفردات*، تهران، مرتضوی.
- دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ق، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، شریف الرضی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق، دارالعلم.
- رهبر، محمدتقی، ۱۳۶۲، *استکبار و استغفار در قرآن*، سازمان تبلیغات اسلامی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، *الخصال*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، چ دوم، قم، هجرت.
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر صافی*، تهران، الصدر.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۰۵ق، *مصباح المنیر*، قم، هجرت.
- قرشی، سیدعلی‌اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ترجمه حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۷۵، *کافی*، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.